



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۱۸/۱۱/۱۲



رازق فانی

## بگو اي مرد،

ترا آلوده دامن نیست؟

يکي نامرد نصراني،  
زني را نزد عيسي پرد،  
و در محضر شهادت داد،  
که اين زن پاکدامن نیست،

\*\*\*

...زن از شرم گنه،  
چون آهوي زخمي هراسان بود،  
و مرواريد اشکش،  
از خجالت روي مژگان بود،

\*\*\*\*\*

مسيحا،  
از تأثر،  
همچو گردابي به خود پيچيد،  
و توأم با سکوتي سوي ياران ديد،  
ز چشم همرهانش،  
ناگهان برق غضب جوشيد،  
يکي آهسته،  
اما با ادب پرسيد،  
که اي روح مقدس،  
از چه خاموشي؟  
چرا از جرم اين پتیاره،  
اين سان ديده ميپوشي؟  
سزاي اين چنين جرمي،  
مگر بر تو مبرهن نیست؟

\*\*\*\*\*

ولي فرزند مريم،  
همچنان که شاخهء خشكي که بر کف داشت،  
نقشي بر زمين ميزد،

د پانو شميره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خيبر و لولئ

و با پای تفکر،  
گام در این راه یقین میزد،  
که ناگه،  
اعتراض دیگری،  
زان جمع بالا شد،  
که ای عیسی!  
چه میخواهی؟  
گناه او نمایان است،  
سزایش سنگساران است،  
چراغ عفت مریم،  
درون سینهء این دیو روشن نیست،  
و این بدکاره را راهی،  
جز در زیر سنگ شرع مردن نیست،

\*\*\*\*\*

مسیحا از پس اندیشه ای کوتاه،  
سکوت تلخ را بشکست،  
و چون روشن چراغی،  
در میان دوستان بنشست،  
و گفت؛ آری،  
سزایش سنگساران است،  
ولیکن سنگ اول را،  
به سوی این زن آلوده در عصیان،  
کسی باید بیندازد،  
که خود عاری ز عصیان است،  
و دامانش،  
رها از چنگ شیطان است،  
و میپرسم،  
که مردی با چنین اوصاف،  
اندر جمع یاران است؟

\*\*\*\*\*

مسیحا،  
حرف خود را گفت،  
سر را در گریبان کرد،  
و همراهان خود را،  
زان قضاوت ها پشیمان کرد،  
کی را جرأت،  
که نزد پاك جانان،  
جان خود را،  
پاك از لوث خطا بیند،  
کی را زهره،

که خود را پاک،  
نزد انبیا بیند،

\*\*\*\*\*

پس از لختی،  
کزان بی حرمتی،  
پاران خجل گشتند،  
و از محضر بیرون رفتند،  
مسیحا ماند و آن زن ماند،  
و عیسی با زبان نرم،  
آن محجوبه را فهماند،  
و با اندرز های پاک،  
بذر عفت و نیکی،  
به دشت خاطرش افشاند،  
و آن زن،  
با هوای تازه ای،  
بیرون ز محضر شد،  
و تصویر نوي،  
از شرع،  
در ذهنش مصور شد،  
که از خون بني آدم،  
چراغ شرع روشن نیست،  
و راه شرع،  
تنها راه کشتن نیست،

\*\*\*\*\*

ترا،  
ای ادعا پرداز احکام مسلمانی،  
نمیگویم مسیحا شو،  
که ایمان پیامبر،  
در دل و جان تو و من نیست،  
ولی سر در گریبان کن،  
و از خود نیز پرسان کن،  
که؛ اعمال تو آیا،  
گاهگاهی،  
بدتر از کردار آن زن نیست؟  
و از داغ هزاران جرم پنهانی،  
بگو ای مرد،  
ترا آلوده دامن نیست؟

روان مرحوم رازق فانی، این اندیشمند بزرگ و شاعر توانا و شیوا بیان، صدای بی صدایان و قربانیان بی دفاع مسلمان نمایان متحجر و تاریک بین تنگ نظر، شاد و یادش گرامی باد.